

ما زیر برق چشمان پرستاره تو ایستادیم
تا عکس بگیریم و مهربان بودیم
من لباسم طلایی بود
کسی پیراهنی به رنگ بنفشه داشت
و سرش را روی شانه‌ام خم کرد تا مهربان باشیم
ما در نور حل شدیم وقتی روشنی شگفت و چشمان تو خندیدند
یکی هم نیامده بود. اسمش به یادم نیست.
کسی هم یک‌سره می‌گفت:
چرا چراغ‌ها امشب این همه کم‌نور است؟

ایستادیم. عکس گرفتیم
زیر باران‌ها و هلهله‌ها
عکس من نیفتاده است.
تو نیامده بودی
من سایه داشتم.
نازنین نظام‌شهریدی

در قافیه

گفت و گو در نهایت ایجاز

شعر، مقوله زیبایی گفت‌وگو در نهایت ایجاز و گیرایی است و این مقوله در زمان‌های مختلف متفاوت بوده است. شاعر قطار خوزستان از شاعران پیشرو امروز است. وی غزلش را خودکار می‌داند و تلاش می‌کند که آن را به عنوان تحولی جدی در ادبیات معاصر معرفی کند.

قطار خوزستان

مسافران گرامی! قطار خوزستان
پرنده‌های مهاجر به سمت خانه‌شان
کویر، منظره، کارون، نمای خوزستان
غروب، پنجره، یک نخل بی‌سر، آبادان
بهار گم‌شده در خاک، لاله‌های غریب
کنار اسکله، بغض تو، نم‌نم باران
خبرنگار غریب از تو عکس می‌گیرد
بدون این که بفهمی و می‌شود پنهان

کدام کوچه، خیابان، کدام پنجره، در
کدام خانه ویران، اتاق بی‌بستر!
کدام ظهر زمستان، کدام عصر بهار
کدام راه دیستان و کیف پردفتر!
تو را به خانه خاموش خود کشانده، بگو!
کدام خاطره از چشم‌های یک دختر!
چه سال‌ها که گذشته، بزرگ‌تر شده‌ای
چقدر نامه نوشتی، بدون اسم و اثر
در این محله کسی را نمی‌شناسی، نه؟
ولی دریغ نداری نشانه‌ای دیگر
برو به خانه همسایه‌ها بپرس کجاست؟
چه وقت! یا به چه شهری! کجا بدون خبر!
غروب با چمدانت سوار بر اتوبوس
که عشق، فصل غریبی ست مست و بی‌مصدر
کنار صندلی تو، خبرنگار غریب!
زنی که آمده با یاد تو همان دختر!
هلای خوانساری

شعر انتظار بر دروازه‌های جهانی می‌کوبد

شعر انتظار دنیای غریبی دارد پا به پای زمان می‌بازد و پیش می‌رود. هرچه انتظار برای ما حیاتی‌تر شود، زبان شعر انتظار نیز کوبنده‌تر می‌شود و در عین حال رقیق‌تر. برخلاف گذشته، شعر انتظار در دوران ما در محور کلامی نمی‌چرخد. هرچند که انتظار آن چنان هم جهانی نشده است ولی شعر

تلنگری بر غزل امروز

می‌توان گفت در عرصه شعر، خیلی‌ها مدیون کاکایی هستند چنان که هر کس در این دنیای بزرگ و خواستنی شعر، نفس کشیده باشد، می‌داند که غزل امروز، با نام او و هم‌سنگرانش گره خورده است. او در زبان‌های محاوره طبع آزمایی موفقی داشته است «صمیمیت»، حجم اصلی کارهای او است. نه در زبان که در نگاه به شعر هم، او با همه هم‌دوره‌ای‌های خود متفاوت است.
برای نمونه پنجره‌ای از کار او را می‌کشاییم:

یک دو قدم مانده به ...

ای خوشه باران زده گندم و گیلان
گلان ترک‌پوش، گل یاسمن و یاس
این سوی خدا یک دو قدم مانده به تردید
آن سوی خدا یک دو قدم مانده به وسواس
من ساکن این کوچه بن‌بستم و تاریک
نزدیک‌تر از عقل، کمی مانده به احساس
با مرگ فراهم شده بر بستری از مرگ
با چشم به هم آمده با بالشی از داس
من منتظرم منتظر ذائقه مرگ
چون خوشه باران زده گندم و گیلان
عبدالجبار کاکایی

ترکیبات شعر سپید

ساختار در هر شعری حرف اول را می‌زند و این ساختار در شعر نظام شهیدی بیش‌تر معنوی است تا لفظی؛ ترکیبات ساخته وی ذاتی است تا فصلی.
در شعر «سه روایت از یک عکس» با ساختاری مواجهیم که اگرچه فرایند هنر شاعر است ولی عمدتاً تفکیک‌ناپذیر به نظر می‌رسد.

سه روایت از یک عکس

۱
عدسی دوربین دایره‌ای کامل است
تا همه را با هم بگنجد
همه ایستادند تا رو به سال‌های نیامده، لب‌خند بزنند.

روشنی ترکید
اتاق خیس شد

صمیمیت سنتی و صمیمیت مدرن در شعر

صمیمیت در شعر دو گونه است. یکی سنتی و دیگری صمیمیتی است صمیمیتی جدید و مدرن که در شعر حسین هدایتی کاملاً آشکار است. صمیمیتی جدید و مدرن، در شعر او هم صمیمیت است و هم غربت خواستنی. صمیمیتی که انسان حس غربت می‌کند و غربتی که به انسان احساسی از صمیمیت می‌دهد. دایره کلماتش با شاعران دیگر متفاوت است. از لحاظ نوع نگاه و زاویه دیدی که به کلمه و شعر دارد این تفاوت، کاملاً مشهود است. ساده و در عین حال محکم و متقن. شعرهایش با شکوه است و هم معصوم. «خاتونیات» او گواه این حرف است. و نمونه کار وی:

... و تا همیشه پریشان

برای جسم جهان جان گذاشتند تو را
در آن دقیقه که بنیان گذاشتند تو را
تو خلق می‌شدی از روح شمس و تربت بلخ
در آرزوی فراوان گذاشتند تو را
به نام نامی گیسویت، آفریدندت
و تا همیشه پریشان گذاشتند تو را
مرا مطیع قسم خورده تو ساخته‌اند
اگر الهه عصیان گذاشتند تو را
عجیب نیست که من پوست بر تنم بکنم
چنان که چاک گریبان گذاشتند تو را
بر آن شدند که دست از ترنج نشناسند
زنان عرش به میدان گذاشتند تو را
شراب و شعبده از چشم‌ها ریخته‌اند
اگر به سفره ایمان گذاشتند تو را
تو از کدام تباری، فرشته یا شیطان؟
چرا قیافه انسان گذاشتند تو را

حسین هدایتی

از همین چکامه هاست که دریا متولد می‌شود

از شاعران جوان و توانمند کشور است. شب‌های شهرپور هیچ وقت او را از یاد نمی‌برد. شعر وی نوید پدیده دیگری است... و از غزل‌هایش:

... بر شانه‌های زخمی و مخدوش

انجیرزار وحشی و رویایی! این پست‌فطرتان هم آغوش
آواز سکر بار تو را کشتند تو ماندی و ترانه خاموش
تو ماندی و دو چشم تسلی‌بخش، جسم به خاک مانده و نورانی
شمشیرهایی آخته در قلبت، مشتی حریر سوخته تن پوشت
تو چون خدایگان اساطیری، آرام خفته بودی و ترسایان
کفتار سا به ولوله می‌بردند آب مقدس از تن مدهوش
اما من انتقال صدایت را، یک روز می‌ستانم از این مردم
فردا دوبال نقره‌ای و بی‌وزن، کم‌کم طلوع می‌کند از دوش
آن روز تو به هیئت خورشیدی، از باتلاق هاویه می‌روی
و چشم‌های خسته من پیداست، در لایه‌لای گیسوی مغشوش
باران دوباره بذر می‌افشاند نارنج‌های دامنه می‌رویند
دستان زخم‌خورده آزادی، فواره می‌زنند از آغوش
از دور می‌درخشی و می‌آیی، پروانه‌های پیرهن در باد
ماه بلند بسته به گیسویت، آویخته ستاره‌ای از گوشت
می‌بینمت که خفته‌ای و باران، بر پوست ظریف تو می‌لغزد
سر می‌نهم دوباره به آرامی، بر شانه‌های زخمی و مخدوش
انجیرزار وحشی و رویایی! بر بستر بخواب که فردا صبح
این زندگی، من و همه غم‌هایت، ناگاه می‌شوند فراموش

الشن جلاسی

شعر آئینی، بر پله‌های ترقی

از گونه‌های شعر امروز، شعر آئینی است که به قوت ذوق و همت شاعران امروز - بیشتر از تمام دوران - بر پله‌های ترقی ایستاده است و نسبت به گونه‌های دیگر نمود بیشتری دارد. به مناسبت ایام ولادت بی‌بی حضرت زهرا سلام الله علیها چند بیت شعر از حاج آقای سازگار:

انتظار بر دروازه‌های جهان می‌کوبد... و هر
کس به قدرت و وسعت خویش و دنیای متفاوت
خویش.
شاعر «امتداد قشنگ نگاه تو» از مسافران این
جاده است.

امتداد قشنگ نگاه تو

آن چشم‌ها که با غم عالم برابرند
دارند اشک‌های مرا درمی‌آورند
وقتی که امتداد نگاه قشنگ تو
بالا تر از حدود و تناهی و باورند...
باور کنید مردم این ایل و این تبار
از دوری نگاه قشنگت مکدرند
وقتی که عشق، جمعه زمین گیر می‌شود
پروانه‌ها میان گل و خنده می‌پزند!
گل‌های یاس و نسترن از شوق دیدنت
لبریز عشق از تن‌شان جامه می‌درند
من عاشقم و دوری‌ام از دست‌هایتان
دارند اشک‌های مرا در می‌آورند
اعظم سلیمانی تبار

او به شعر می‌بالد و ما به او

شاعر «به یمن عشق» هم با شعر صمیمی است
و هم با شاعران. در ادبیات عاشورا واقعا شناخته
شده است و دو غزل فوق العاده او در رثای «حر»
حرف‌های جدی - حتی - برای ادبیات ما دارد.
چنان که در مقوله‌های دیگر هم شعر او بالنده است
... و از کارهایش:

به یمن عشق

پیرم نکرده است، عبور زمان هنوز
احساس می‌کنم که جوانم، جوان هنوز
آوار بود و زلزله بود و شکست بود
با این همه نخورده‌ام حتی، تکان هنوز
هم‌بازی ستاره‌ام و هم‌صدای باد
در کوچه‌های همه‌همه با کودکان هنوز
باران مرا به خانه خورشید می‌برد
پل می‌زند میان من و آسمان هنوز
وا می‌شود در آینه چشم‌های من
گل‌های سرخ و آبی رنگین‌گمان هنوز
می‌خواست روزگار مرا زیر و رو کند
اما به یمن عشق همانم، همان هنوز

مرتضی امیری اسفندقه



بانوی فضیلت

حسین کریمی

سلام بر تو ای قداست محض! ای ناب‌ترین واژه آسمانی! ای طهارت ناب! ای بانوی فضیلت! تو یگانه آفریده آفریدگاری، که اگر نبودی نه رسول خدا آفریده می‌شد و نه ولی او.

آری! تو را نمی‌توان با واژه‌ها ستود که فراتر از واژه‌ای و نمی‌توان در بند تصور و توصیف در آورد که فراتر از معنایی، تو را نمی‌توان شناخت که فراتر از معرفت از ملایک برتری. بهشت آریه‌ای بر جمال روحانی توست و دوزخ، تصویری از خشم هدف‌مندست.

بلون شک باید اقرار کرد که دریای فضایل و مناقب بانوی فضیلت، حضرت صدیقه طاهره، سلام الله علیها آنچنان عمیق و ژرف است که فکر کوتاه بشر هرگز به عمق آن نخواهد رسید؛ همان‌گونه که مولایمان حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «فاطمه را فاطمه نامیدند، از آن رو که آدمیان از معرفت او عاجزند.»^۱

رسول گرامی اسلام، صلی الله علیه وآله فرمودند: «اگر همه خوبی‌ها و فضیلت‌ها در شخصیتی جمع گردد، آن شخص فاطمه است، بلکه او برتر است. همانان دخترم فاطمه، سلام الله علیها در وجود، بزرگواری و کرامت بهترین فرد روی زمین است.»^۲

و نیز از آن حضرت روایت شده است که بارها و بارها می‌فرمودند: «آنگاه که مشتاق بوی بهشت می‌شوم، بوی فاطمه را استشمام می‌کنم.»^۳

عایشه نقل می‌کند: هرگاه حضرت فاطمه نزد رسول خدا می‌آمد، پیامبر او را خوش آمد می‌گفت و به احترام او برمی‌خاست و دست فاطمه را می‌گرفت و می‌بوسید و او را در جای خود می‌نشاند.^۴

این‌ابی‌الحدید معتزلی می‌گوید: پیامبر اسلام، بارها و بارها در مکان‌ها و موقعیت‌های مختلف و گوناگون در حضور عام و خاص می‌فرمودند: «فاطمه بضعه منی من آذاها فقد آذانی؛ فاطمه پاره تن من است، هر کس او را آذیت کند به تحقیق مرا آذیت کرده است.»^۵

یازدهمین اختر تابناک امامت حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام نیز می‌فرمایند: «ما حجت‌های خدا بر خلق هستیم و حجت ما فاطمه حجت خدا برماست.»^۶

پی‌نوشت‌ها:

۱. تفسیر فرائد کوفی، ج ۱، ص ۵۸۱
۲. فرائد السمعتین، ج ۲، ص ۶۸
۳. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۱۸
۴. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۴
۵. شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۹۲
۶. تفسیر اطبیب البیان، ج ۱۳، ص ۳۲۵



شعر، بیرسوءیملی احساسدور کی هر کیسه ده اولانماز. شعر پاک الهامات دور کی پاک تورک ایستور، بو عرصه ده، دیل و دانشیق، هر ملته شیریندی، اگر کی توز دیلی اولا.

دثمک اولار کی هر دیل نوزونه شهد سکردی کی اگر آیری دیله ترجمه اولا، بو شیرینلقی الدن وئر.

ترکی دیلی بیر احساسلی و سوءیملی دلدی کی چوخ چوخ مخاطبی وار. و بو مخاطب چوخالار، اونداکی مضمونلی و محتوای شعری اوخویوب و تور که یاتیردالار فضولی ترکی شعرین عرصه سینین بیر قوی و مشهور شاعریدی. کی شعری تورک جماعتین ایچینده زیانزدی.

صبا اغیاردن پنهان غمیم دلداره اظهار ائت
خبر سیز یاریمی حال خرابیمن خبردار ائت
گتیر آدیم اونون یاتیندا گر گوه رسن کی، قهر ائیلیر
خموش اولما یتنه دشنام تقریبیله تکرار ائت
کونول غم گونلرین تنها کتچیرمه، ایسته بیر همد
اجل خوابیندن افغانلار چکیب مجنونو بیدار ائت
چو یوخ عشق آتشی بیر شعله چکسه طاقین ای نی ا...
باش اغریتمه دم عشق اولما آتجاق ناله زار ائت
منی پروانه لرتکه اوت و وروب، ای شمع یاندیرما
یتتر خورشید رخسارین چراغ بزم اغیار ائت
گرفتار غم عشقم، اودور آزاده دهرم
غم عشقه منی بوندان بتر یارب گرفتار ائت
«فضولی»

یک سبد یاس محمدی

ای بهشت قرب احمد فاطمه
لیلله القدر محمد فاطمه
عالم خاکی محیط غربت
آفرینش گم شده در تربت
کاروان دل روان در کوی تو
قبله جان محمد روی تو
عصمت حق کوثر پیغمبری
بلکه زهرای محمدپرووری
خانه کوچک پناه عالمت
عمر خلقت یک دم از عمر کمت
عمر تو بالاتر از ارض و سماست
هیجده سالت اگر خوانم خطاست
گرچه در این گردش لیل و نهار
زیستی با خاکیان هجده بهار
اولین نور، آخرین روشنگری
هم ازل را هم اید را مادری
بی کسیم و جز تو ما را نیست کس
روز و انفسا تو را داریم وبس
از کرامت بر جبین ما همه
ثبت کن هذا محب الفاطمه
روز محشر کار ما با فاطمه است
نقش پیشانی ما یا فاطمه است
از نبی تا حضرت مهدی، همه
ذکرشان یا فاطمه یا فاطمه
غلامرضا سازگار